





وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده ادبیات
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

تحلیل گفتمان سوانح العشاق و عبهرالعاشقین

(با تکیه بر نمودهای زبانی بافت فرهنگی)

استاد راهنما:

دکتر طاهره ایشانی

استاد مشاور:

دکتر آزیتا افراشی

پژوهشگر:

آزاده شریفی

بهمن ماه ۱۳۹۲

سپاس گزارم از ...

استاد راهنمای عزیزم، سرکار خانم دکتر ایشانی

به خاطر اعتماد و حمایت بی دریغشان

استاد مشاور مهربانم، سرکار خانم دکتر افراشی

به خاطر لبخند دلگرم کننده و پیشنهادهای ارزنده شان

خانواده عزیزم به خصوص خواهرم

که خستگی ها و بی قراری های مرا صبورانه تحمل کردند

همچنین احترام و سپاس قلبی ام نثار استادان گرانقدر: جناب آقای دکتر حاجیان نژاد که مسیر درست مطالعه در ادبیات عرفانی را به من نشان دادند و جناب آقای دکتر محمد دهقانی که متانت علمی و تحلیل عمیق را از ایشان آموختم.

و نیز سپاس گزارم از تمامی استادانم در پژوهشگاه علوم انسانی به ویژه آقایان دکتر رادفر و دکتر مدرسی و نیز تمامی دوستانم که در مراحل تدوین این پایان نامه حمایت و محبتشان را دریغ نکردند به ویژه دوستان خوبم، سعیده قندی که مرا در یافتن افراد و منابع موثق بسیار یاری کرد و نازنین توتونچیان که سیاه مشق های این پژوهش را با دقت و حوصله خواند و نکات دقیقی را یادآور شد.

جهانشان به کام و فلک یار باد

به استادِ نادیده

دکتر نصرالله پورجوادی

چکیده

سوانح العشاق احمد غزالی (م ۵۲۵) مهم‌ترین اثر منشور عرفانی در سده ششم است. این رساله که در باب عشق پرداخته شده است، طرح اولیه مفاهیم عاشقانه ادبیات عارفانه و عاشقانه منظوم فارسی را دربردارد. نخستین بار در این رساله است که عشق به اندیشه کانونی تصوّف تبدیل می‌شود و زبان منحصر به فردی را پدید می‌آورد. این زبان گذشته از تفکر خاص غزالی تحت تأثیر عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که بافت اثر را شکل داده‌اند. رسایل عشقی بسیاری به تقلید از سوانح پدید آمده‌اند که عبرالعاشقین روزبهان بقلی (م ۶۰۶) از مهم‌ترین آن‌ها در حوزه فارس و در اواخر قرن ششم است. هدف مشترک این دو متن، تبیین دوباره تصوّف ایرانی / اسلامی بر محور عشق و نیز تعیین تکلیف عشق زمینی و جایگاه آن در عشق ربّانی (الهی) است. آرای مندرج در این دو اثر، زبان و شیوه بیان آن‌ها متأثر از بافت کلی تصوّف و نیز شرایط پیرامونی است. برای تبیین رابطه بافت و باز نمود آن در این متون از الگوهای بافتی زبان‌شناسی نقش‌گرا استفاده شده است. همچنین از پی‌ریزی مضامین دو اثر حول کانون عشق به گفتمان تعبیر شده است. در سوانح العشاق مفهوم عشق در کانون گفتمان تصوّف جای می‌گیرد؛ تلاش نویسنده برای تبیین گفتمان عشق و رابطه متقابل آن با بافت فرهنگی از طریق تحلیل فرایندهای فعل در زبان‌شناسی نقش‌گرا و نیز تحلیل استعاره‌های مفهومی نشان داده شده‌اند. با امتداد این تحلیل‌ها و نیز ترسیم گفتمان کلی عشق بر اساس الگوی لاکلا و موف گفتمان عشق در سوانح به گفتمان عشق عبرالعاشقین متصل و سیر این تحوّل بازنمایی شده است.

واژگان کلیدی

تحلیل گفتمان، سوانح العشاق، عبرالعاشقین، عشق، بافت

فهرست

۱	پیشگفتار
	۱. کلیات
۱۰	مقدمه
۱۲	بیان مسئله
۱۶	ضرورت پژوهش
۱۷	روش پژوهش
۱۷	اهداف پژوهش
۱۸	فرضیه‌های پژوهش
۱۸	پیشینه پژوهش
۱۹	منابع پژوهش
	۲. از زبان‌شناسی تا تحلیل گفتمان
۲۱	مقدمه
۲۲	۱.۲. تحلیل گفتمان و فلسفه
۲۴	۲.۲. تحلیل گفتمان و زبان‌شناسی
۲۵	۱.۲.۲. زبان‌شناسی نقش‌گرا
۲۷	۳.۲. گفتمان و تحلیل گفتمان

۲. ۳. ۱. رویکردهای رایج در تحلیل گفتمان

۲۸

۳. بافت

مقدمه

۳۳

۳. ۱. تعریف و اهمیت بافت

۳۶

۳. ۲. تاریخچه تفکر درباره بافت

۳۷

۳. ۳. بافت در زبان‌شناسی نقش‌گرا

۴۲

۳. ۴. بافت‌سازی

۴۵

۳. ۴. ۱. الگوهای بافتی هلیدی

۴۷

۳. ۵. بافت در تحلیل انتقادی گفتمان

۵۲

۴. بافت تاریخی و فرهنگی قرن ششم

مقدمه

۵۶

۴. ۱. سیر تاریخی حکومت سلجوقیان

۵۶

۴. ۱. ۱. سلجوقیان و اقتدار دینی

۶۱

۴. ۲. گفتمان تصوّف

۶۴

۵. سیر تحوّل مفهوم عشق

مقدمه

۶۸

۵. ۱. سرچشمه‌های قرآنی مفهوم محبّت

۷۰

۵. ۱. ۱. عهد الست

۷۱

۵. ۱. ۲. آیه امانت

۷۳

۵. ۲. محبّت الهی در اندیشه صوفیان نخستین

۷۳

۵. ۳. عشق

۷۶

۵. ۴. نخستین نظریه پردازی‌ها در باب عشق

۸۰

۵. ۴. ۱. ابن سینا

۸۰

۵. ۴. ۲. اخوان الصفا

۸۱

۵. ۴. ۳. حبّ عذری و مکتب ظاهری

۸۳

۵. ۵. شکل‌گیری عرفان عاشقانه

۸۹

۵. ۵. ۱. حلّاج

۸۹

۵. ۵. ۲. امام محمد غزالی

۹۰

۵. ۶. گفتمان عشق در قرن ششم

۹۱

۵. ۶. ۱. احمد غزالی

۹۱

۹۵	۵. ۶. ۲. سوانح العشاق
۱۰۰	۵. ۶. ۳. عین القضاة همدانی
۱۰۱	۵. ۶. ۴. روزبهان بقلی
۱۰۱	۵. ۶. ۵. عبهرالعاشقین

۶. تحلیل و نتیجه گیری

۱۰۸	مقدمه
۱۰۸	۶. ۱. تحلیل خُرد (زبان شناسی نقش گرا)
۱۲۳	۶. ۲. تحلیل بلاغی (بررسی استعاره های مفهومی)
۱۳۲	۶. ۳. تحلیل انتقادی گفتمان (الگوی لا کلا و موف)
۱۳۳	۶. ۳. ۱. گفتمان عشق سوانح
۱۳۸	۶. ۳. ۲. گفتمان عشق عبهر
۱۴۴	۶. ۴. خلاصه و نتیجه گیری

۱۵۲

منابع و مآخذ

فهرست جدول‌ها

۳۸	۱-۳ الگوی بافتی سوانح و عبهر مطابق الگوی وردانک
۴۴	۲-۳ ارتباط بافت اجتماعی با فرانش‌ها
۱۱۵	۱-۶ جنبه‌های فرایند بودن در الگوی مارتین و رز
۱۱۹	۲-۶ تفاوت‌های گونه‌وصفی و گونه‌شناسایی فرایند رابطه‌ای
۱۲۰	۳-۶ انواع فرایندهای رابطه‌ای
۱۲۶	۴-۶ تناظرهای برآمده از اسم نگاشت «عشق سفر است»
۱۲۷	۵-۶ استعاره‌های مکانی عشق در سوانح و عبهر

فهرست نمودارها

۴۸	۱-۳ الگوی بافتی هلیدی (۱)
۵۰	۲-۳ رابطه ژانر، گونه کاربردی و بافت موقعیت
۵۱	۳-۳ الگوی بافتی هلیدی (۲)
۱۱۲	۱-۶ فرایندهای فعل
۱۱۳	۲-۶ فرایندهای فعل سوانح و عبهر (الگوی هلیدی)
۱۱۶	۳-۶ فرایندهای فعل سوانح و عبهر (الگوی مارتین و رز)
۱۲۱	۴-۶ انواع فرایندهای رابطه‌ای سوانح و عبهر
۱۳۷	۵-۶ گفتمان عشق سوانح بر اساس الگوی لاکلا و موف
۱۳۸	۶-۶ مراحل عشق در عبهر
۱۴۰	۷-۶ مراحل تکامل عشق در عبهر
۱۴۲	۸-۶ گفتمان عشق کلی عبهر

پیشگفتار

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست

حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

(حافظ)

در چند سال اخیر «گفتمان» و «تحلیل گفتمان» به عنوان‌هایی محبوب برای بسیاری مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها، سخنرانی‌ها و ... بدل شده‌اند. آشنایی پژوهشگران حوزه‌های مختلف علوم انسانی با این روش به سرعت در حال افزایش است؛ بنابراین مواجهه با خیل عظیم پژوهش‌هایی که به نوعی تحلیل گفتمان محسوب می‌شوند، در سال‌های پیش‌رو دور از انتظار نیست.

با وجود این، محبوبیت روزافزون واژه «گفتمان» در فرهنگ کنونی بیشتر ناشی از همان دل‌بستگی دیرین فرهنگ ایرانی به نام‌های شکیل و جذاب است تا استفاده از مفهوم حقیقی و کاربرد آن. اسراف در به کارگیری واژه گفتمان در زبان فارسی کنونی به حدی است که شاید منطقی‌تر باشد، تحلیل‌گران واقعی گفتمان عطای استفاده از این واژه خوش ساخت داریوش آشوری را به لقایش بخشند و برای اشاره به گفتمان در معنای اصطلاحی از همان واژه لاتین «دیسکورس» استفاده کنند.

تحلیل گفتمان با وجود کارآمدی فوق‌العاده‌اش در حوزه علوم انسانی روشی نوپاست و کاربرد آن در سطح بین‌المللی نیز هنوز در مرحله آزمون و خطاست. کاش سرعت گرفتن تحلیل گفتمان در ایران از

کیفیت کار در این حوزه نکاهد و روی آوردن محققان ایرانی به تحلیل گفتمان مبتنی بر درک قابلیت‌های این روش باشد نه هم‌رنگی با جماعت محققان غربی و شرقی و عقب‌نماندن از قافله تمدن!

ریشه‌های اجتماعی تحلیل گفتمان در ایران هنوز سست است. تحلیل گفتمان ادعای بی‌طرفی را مردود می‌شمارد و در عمیق‌ترین لایه‌های متن به جستجوی ردپای تفکری غالب برمی‌خیزد و این با سنت پژوهش‌های ایرانی که هنوز بی‌طرفی (یا دست‌کم ادعای بی‌طرفی) را ارزشمند می‌داند، سخت در تضاد است.

به همین دلیل است که تحلیل گفتمان روشی مناسب برای بررسی ادبیات و عرفان فارسی است که خود را قرن‌ها پشت روایت‌ها و ارجاعات و تلمیح‌ها و لفظ‌پردازی و ... پنهان کرده است. حقیقی‌ترین و مهم‌ترین پرسش‌هایی که پژوهشگران ادبیات و به ویژه عرفان فارسی می‌توانند و باید به آن‌ها پاسخ بدهند، با جستجو در نسخه‌های خطی و نظریه‌پردازی درباره صحت انتساب ابیات و تاریخ تولد و وفات شاعران و پاسخ داده نخواهند شد. البته منظور، تحقیر تحقیق به شیوه سنتی در ادبیات کلاسیک نیست. اما ادبیات آکادمیک فارسی اکنون در مرحله‌ای قرار دارد که مواد اولیه تحقیق در آن تا حدود زیادی فراهم آمده و برای شکل دادن به کلیت فرایند درک متون ادب فارسی به روش‌های جدیدتر و منسجم‌تری نیاز است. مشکل کنونی ادبیات آکادمیک فارسی حجم اطلاعات نیست بلکه مدیریت و شیوه تحلیل آن است. تحلیل گفتمان نقطه پایانی مسیری است که تاکنون برای درک متون عرفانی فارسی و جستجوی راهی برای تحلیل آن‌ها پیموده‌ام. مهم‌ترین و اصلی‌ترین بخش این تحقیق در حقیقت در سال‌های پایانی دوره کارشناسی و زمانی انجام شده است که متون اصلی تصوف فارسی (و گاهی عربی) و منابع مربوط به عرفان نظری و تاریخ تصوف را خواندم. پیش از خواندن حجم نسبتاً قابل قبولی از متون تصوف هرگز درصدد تحلیل آن‌ها برنیامدم و نخواسته‌ام و نمی‌خواهم در زمره کسانی باشم که نظریه خواندن را

دستاویزی برای فرار از خواندن عمیق و دقیق متون قرار می‌دهند و ناتوانی خود در فهم اولیه ساده‌ترین متون ادبی را پشت «ایسم» ها و اسم‌ها پنهان می‌کنند.

در تلاش برای برقرار کردن رابطه‌ای منطقی میان تاریخ تصوّف و متون موجود با مفهوم «بافت» آشنا شدم و تحلیل گفتمان را در مسیر ارتباط دادن متن و بافت یافتیم؛ فهم هر متنی به خصوص متن عرفانی بدون درک بافت آن نادرست و بیهوده است. بخشی از آنچه عارفان شاعر یا شاعران عارف با بهانه کردن فهم مستمع یا حفظ اسرار الهی از گفتن آن سرباز زده‌اند، مطالبی بوده است که نمی‌توانسته‌اند بگویند. اما این نتواستن معنایی سیاسی و اجتماعی دارد. حیرت دردمندانه عطار یا کلام اشاره وار غزالی در سوانح یا حسرت فهم مخاطب - که در سطر سطر تمهیدات تنیده است - تنها ناشی از نگنجیدن حقایق در ظرف وجودی مخاطب نیست بلکه ناشی از ناتوانی یا هراس از نگنجیدن آن مطالب در موقعیت اجتماعی - تاریخی گوینده است.

به کارگیری روش تحلیل گفتمان برای بررسی متون ادبی حتی در جهان نیز امری نوظهور است چرا که این روش را بیشتر برای متون مطبوعاتی یا سیاسی به کار می‌برند. استفاده از تحلیل گفتمان برای توضیح متون ادبیات معاصر که تصویر نسبتاً روشنی از زبان، بافت اجتماعی و سیاسی و نیز احوال نویسنده در دست است به مراتب راحت‌تر از تحقیق در متون تاریخی است. کمبود منابع در همه حوزه‌ها از تحلیل گفتمان گرفته تا بافت و دستور تاریخی و ... مشکلی جدی در تحلیل متن کهن است. پیش از انتخاب موضوع، بارها به این مسئله فکر کردم و چه بسیار که ناامیدانه تصمیم گرفتم دست از آن بکشم. در نهایت به این نتیجه رسیدم که انجام دادن این کار بهتر است؛ چرا که اگر مفید و منتج نباشد، تنها یکی دیگر به خیل پایان‌نامه‌های بیهوده و بی‌مصرف ادبیات فارسی افزوده شده است اما اگر چهارچوبی مناسب برای تحلیل متن عرفانی پیدا شود، می‌توان به آینده‌ای روشن در تحلیل متون ادبی امیدوار بود. ادعا نمی‌کنم که تحلیل گفتمان همان روش نهایی است که هر متن عرفانی باید با توجه به آن تحلیل شود اما نگاه به عرفان

و جریان‌های عرفانی به عنوان گفتمان، ابزاری راهگشاست و می‌تواند تحقیق در عرفان فارسی را از دور باطلی که بدان دچار شده است، برهاند.

خواندن نظریاتی که مقدمه تحلیل گفتمان محسوب می‌شوند از زبان‌شناسی و فلسفه تا فرمالیسم و ساختارگرایی و ساخت‌شکنی و ... حدود یک سال به طول انجامید. پس از انتخاب موضوع بیشتر بر خود تحلیل گفتمان و منابع مربوط بدان متمرکز شدم و تلاش کردم همه منابع موجود اعم از مقاله، پایان‌نامه یا کتاب را در هر جای ایران بخوانم یا دست کم ببینم. سرگردانی بی‌پایان در کتابخانه‌ها و پست‌خانه‌ها و ورق زدن کسالت بار پایان‌نامه‌هایی که تنها عنوان تحلیل گفتمان را یدک می‌کشیدند و «حسرت فهم درست»، مرا با اساسی‌ترین مشکل تحلیل گفتمان مواجه کرد: دروغین بودن بسیاری منابع موجود به زبان فارسی. به منظور پرهیز از اتلاف وقت از جستجو در منابع فارسی دست برداشتم و کار خود را بیشتر بر منابع اصلی استوار کردم. هرچند تلاش کردم کارهای انجام شده را آسیب‌شناسی کنم. پیش از پرداختن به روش پژوهش حاضر، اشاره به مسائل عمده‌ای که در منابع فارسی گفتمان وجود دارد ضروری است. به عقیده من، سه مشکل عمده در کارهایی که در ایران با روش یا عنوان تحلیل گفتمان انجام شده‌اند، بارز است:

(۱) ناآشنایی با منابع اصلی: در حال حاضر، منابع فارسی موجود در این حوزه بسیار محدودند. به همین دلیل، تحلیلگر گفتمان باید بتواند از منابع زبان اصلی (دست کم انگلیسی) استفاده کند. از آنجا که منابع اصلی نیز پیوسته در حال تغییر و تکمیل‌اند، محقق این حوزه باید پیگیری، حوصله و البته سواد کافی برای پیدا کردن و مطالعه آن‌ها داشته باشد. به‌روز کردن مداوم اطلاعات برای هر تحلیلگر گفتمان اجتناب‌ناپذیر است. تحلیلگران گفتمان در ایران کنونی باید کسانی باشند که منابع انگلیسی را پیگیرانه می‌خوانند و درست می‌فهمند.

۲) نادیده گرفتن تفاوت متن فارسی و نظریه غربی: گروهی از محققان که منابع اصلی را خوب خوانده و فهمیده‌اند نیز، مطالب و نظریه‌ها را درست به همان صورت وارد زبان فارسی کرده‌اند. از آنجا که تحلیل گفتمان به ویژه در سطح خرد (زبان شناختی) متکی بر داده‌های زبانی است، تحلیلگر گفتمان باید از تفاوت‌های زبان فارسی با زبان‌های دیگر خاصه انگلیسی آگاه باشد. البته تطبیق و بازتولید نظریات کنونی تحلیل گفتمان به گونه‌ای که مناسب تحلیل متن فارسی شوند، فرایندی دشوار و زمان‌بر است. تجربه‌های که در تحلیل زبان‌شناختی (حتی سبک‌شناسی و نه لزوماً تحلیل گفتمان) صورت گرفته است، گاهی بدون توجه به سرشت زبان و متن فارسی انجام شده و عناصری غیرضروری را به زبان تحمیل کرده یا نتایج نادرستی گرفته‌اند. هنوز بسیاری پژوهشگران ادبیات فارسی گمان می‌کنند با هر ترکیب ممکن از یک نظریه و یک متن (یا قسمتی از متن) می‌توان مطلبی علمی و کامل اعم از مقاله، پایان نامه، کتاب و ... تولید کرد.

صادقانه اعتراف می‌کنم که در تحقیق حاضر نیز از تلاش برای تغییر نظریه اصلی اجتناب کرده‌ام. هرچند دلیل این پرهیز کمبود بضاعت علمی و امکانات عملی تحقیق به خصوص زمان بوده است. در این پژوهش، گزینشی عمل شده است؛ به این معنا که نظریاتی که قابلیت بیشتری برای تطبیق بر زبان فارسی داشته‌اند انتخاب شده‌اند و اگر جایی متن عیناً بر نظریه تطبیق داده شده هدف ارائه مثال بوده است نه تأیید نظریه.

۳) تلاش بیهوده در بازجست نظریه غربی در بلاغت کهن عربی و فارسی: این گروه از محققان از سوی دیگر بام افتاده و سخت در تلاش‌اند تا نشان دهند آنچه محققان فرنگی به عنوان تحلیل گفتمان یا فرمالیسم یا هر نظریه دیگر عرضه می‌کنند در فلان متن عربی و فارسی وجود داشته است. عامل اصلی بروز این مشکل درک محدود برخی محققان ایرانی از روش تطبیقی^۱ است. هدف تحقیق تطبیقی نباید

¹-comparative method

اثبات این نکته باشد که زمانی که غرب وحشی در حال پی‌ریختن پایه‌های تمدنش بود این سوی کره زمین قومی بودند که درباب شعر و ادبیات و نظریه‌پردازی می‌کردند و فراموش کردن این نکته که بعدها وقتی همان قوم وحشی پا به رنسانس گذاشتند و فکر و نظریه‌پردازی را آغاز کردند، این سوی کره زمین همین محققان و نظریه‌پردازان محترم به خاطر نظریاتشان در حال جنگ و نزاع بودند!

اذعان به اینکه پیشرفت ادبیات فارسی و عربی در تولید متن بسیار بیشتر از نظریه‌پردازی بوده است - و این امر دلایل اجتماعی و سیاسی عمیقی دارد - چیزی از ارزش ادبیات شرق نمی‌کاهد. درست است که در ادبیات فارسی و عربی نظریه‌هایی پرداخته شده است اما چرا باید توقع داشته باشیم عبدالقاهر جرجانی - حتی با آن نبوغ وصف‌ناپذیرش - یک تنه در برابر فرمالیسم و ساختارگرایی و ... بایستد؟ درست است که آن چند سطری که عین القضاة در نامه‌ها^۲ گفته نزدیک به مفهوم هرمنوتیک است اما انصاف این است که عین القضاة مانند دیلتای و شلایرماخر و گادامر و ... درباب هرمنوتیک نظریه‌پردازی نکرده است. همان طور که آن‌ها نیز اثری به عظمت تمهیدات خلق نکرده و جان خود را بر سر ناب‌ترین عقاید عرفانی نگذاشته‌اند.

سال‌هاست محققان غربی متون شرقی را دست‌مایه تحقیق و آزمون نظریات خود می‌کنند و هیچ کدام متهم به «شرق‌زدگی» نشده‌اند، چرا محقق شرقی به خاطر ترس از تهمت غرب زدگی و مسحور نظریات فرنگی شدن باید در متونی که با هدفی دیگر نوشته شده و ارزش‌های دیگری دارند در جستجوی ریشه‌های نظریات غربی برآید؟

با تمام وجود برای همه بلاغیون فارسی و عربی و دستورنویسان و عروضیون از خلیل بن احمد گرفته تا استادان خانلری و فروزانفر و فرشید ورد احترام قائلم، اما صراحتاً اعلام می‌کنم، تحلیل گفتمان (و بقیه نظریات مدرن و پست مدرن) نه «همان بلاغت سنتی خودمان» است نه دستور پنج استاد نه حرف‌های

۲- «جوانمردا! این شعرها را چون آینه دان! آخر دانی که آینه را صورتی نیست در خود، اما هر که در او ننگه کند صورت خود تواند دید. همچنین دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست اما هر کسی از او آن تواند دیدن که نقد روزگار او بود» (۱۳۸۷: ۲۱۶)

جرجانی و ... آنچه امروز جهان به عنوان «تحلیل گفتمان» می‌شناسد نظریه‌ای غربی است که قابلیت تطبیق بر متون شرقی را دارد.

قابلیت دیگر تحلیل گفتمان (و البته سبک‌شناسی جدید) اثبات فرضیه‌ها با توجه به داده‌های متنی است. هر تحلیل گفتمانی یا سبک‌شناسی انفرادی باید مبتنی بر داده‌های متنی باشد. منظور از داده‌های متنی همان شمار «فعل» ها و «حروف اضافه» و سایر اجزای متن است.

ارائه مثال‌هایی از متن که بر نظریه قابل تطبیق باشد کافی نیست، اطلاعات متنی می‌توانند فرضیه‌های دقیق و قابل اثبات را از نظریات کلی و حرف‌های زیبا و جذاب ولی اثبات نشده جدا کنند. حتی بزرگان ادبیات فارسی نیز چه بسیار که حاصل افکارشان را به عنوان نظریه ارائه کرده‌اند نه فرضیه. به خوبی به یاد می‌آورم ذوق زدگی خود را از شنیدن این نکته در کلاس دستور زبان که وجود یک صیغه برای ساخت آینده در زبان فارسی در برابر شش ساخت ماضی (گذشته) نشان می‌دهد ایرانی‌ها بیشتر در گذشته زندگی می‌کنند تا آینده. سال‌ها گذشت تا بایستم و از خود پرسیم چه کسی همه متون فارسی را با هدف مقایسه نگاهشان به گذشته و آینده بررسی کرده است؟ پس چرا غربی‌های آینده‌نگر نیز همین یکی دو ساخت آینده را دارند؟ ... این فرضیه‌های شاعرانه گاهی با چنان ابهتی یا بر زبان کسانی جاری می‌شوند که هیچ دانشجویی جرأت مخالفت یا درخواست دلیل و مدرک ندارد و پذیرش بی‌چون و چرای این سخنان اصلی‌ترین آفت جامعه‌ای علمی است که در آن افراد بر افکار ترجیح داده می‌شوند.

دلیل انتخاب دو متن پژوهش حاضر، گذشته از شباهت موضوعی و توالی زمانی، حجم مناسب آن‌ها بود. در تمام تحلیل‌های متنی این تحقیق، هر دو متن به طور کامل بررسی شده‌اند و آمارها نه نمونه‌گیری از قسمتی از متن بلکه مربوط به متن کامل سوانح العشاق یا عبهرالعاشقین است. پژوهش‌های آتی نیز باید مبتنی بر متن کامل یا دست‌کم قسمت عمده‌ای از متن باشند. بسیاری ممکن است تحلیل جزئی متن را غیرضروری و وقت‌گیر بدانند، برخی نگران‌اند مبادا داده‌های متنی دریافت‌های کلیشه‌ای ما از متون را بر

هم زند و عده‌ای دیگر هر کار دشواری را غیراصولی می‌دانند! تاکنون افراط‌های بسیاری حتی از جانب بزرگان در جا زدن فرضیه و حرف شاعرانه به جای نظریه و حرف دقیق و علمی صورت گرفته است و درمان موقت آن شاید همین مته به خشخاش‌گذاری‌های پوزیتیویستی (!) باشد .

کاش جهان آکادمیک ادبیات فارسی بتواند حساب ذوقزدگی و شاعرمآبی را از کار علمی و نتیجه‌گیری مبتنی بر تحقیق جدا کند ... و « من آن روز را آرزو می‌کنم حتی روزی که دیگر نباشم»^۳ ...

آزاده شریفی

بهمن ۱۳۹۲

فصل اول :

کلیات

مقدمه

در خانواده پرجمعیت متون کلاسیک ادبیات فارسی، متن‌های عرفانی جایگاهی ویژه دارند که عمدتاً با عنوان «ادبیات عرفانی» مشخص شده است. ترکیب ادبیات عرفانی هرچند کاملاً دقیق و موجّه به نظر می‌رسد؛ اما در واقع در آن، ادبیات خود را به عرفان تحمیل کرده و متونی را که در حقیقت به منظومه عرفان تعلق دارند، به اعتبار برخی ویژگی‌های صوری، تحت لوای خود درآورده است.

با وجود این، فهم این متون در گرو فهم عرفان و تصوّف است. اما برای فهم عرفان و تصوّف چه باید کرد؟ تفحص ادیبانه و استخراج آیات و احادیث و بازجست روایات و تلمیحات، تنها گام نخست در توضیح و تفسیر متون عرفانی است. همان‌گونه که برای درک قصیده‌ای از ناصر خسرو (م ۴۸۱) یا انوری (م ۵۸۵-۵۸۷) به معنای لغات و شرح تصاویر و مفاهیم نیاز است، فهم متن عرفانی نیز بدون استناد به داده‌های عرفانی ممکن نیست. اما آیا این تمام چیزی است که فهم عرفان نامیده می‌شود؟ آیا این شیوه به فهم کلی متن عرفانی منجر خواهد شد؟ حقیقت این است که تاکنون حتی در حوزه پژوهش ادبی نیز به عرفانی

بودن این متون بیشتر توجه شده است تا به ادبی بودن آنها. نقش عرفان و تصوّف در شکل‌گیری و تکوین زبان فارسی انکار ناپذیر است (رک: پورجوادی، ۱۳۷۳: ۳۷-۱) اما آیا امکانات شعری زبان فارسی تنها همانی است که در شعر عرفانی به کار رفته است؟ در مقطعی از تاریخ حیات شعر فارسی امکان تصوّر شعری بدون مؤلفه‌های عرفانی بسیار دشوار است؛ این دشواری حتی این شائبه را پدید آورده است که استفاده از شعر به عنوان ابزار بیان عارفانه، عرصه تخیل شاعرانه را محدود و منحصر کرده است. (رک: دباشی، ۱۳۸۴: ۲۰۷-۲۰۸) شدت این مسئله در نثر عرفانی بسیار کمتر است. در مجموع استفاده از امکانات شاعرانه زبان در نثر عرفانی نه تنها هیچ‌گاه به تخیل شاعرانه صدمه‌ای نزده، بلکه باعث توسعه و گسترش امکانات نثر فارسی شده است.

اما حتّی اگر بررسی خود را به «ادبیات منثور عرفانی» محدود کنیم، باز هم این سؤال مطرح است که سهم ادبیات در این ترکیب چقدر است. آیا ادبیات در اینجا صرفاً به معنای مجموعه‌ای از متون منثور است؟ یا آنکه می‌توان نشانی از ادبیّت^۱ در آن یافت؟ اگر چنین ادبیّتی وجود داشته باشد، چیست؟ در کجاست؟ چگونه می‌توان آن را نقد و بررسی کرد؟

با این اوصاف، درک ما از متون منثور عرفانی تاکنون در کی محدود و مقید بوده که همواره پرسش از ادبیّت متن را نادیده گرفته است. ادبیّت پیش از هر چیز به معنای اتّفاق افتادن در حوزه زبانی خاص است؛ متن صرفاً از طریق زبان با مؤلفه‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فکری بسیاری پیوند می‌یابد که عرفان و تصوّف تنها یکی از آنهاست. نادیده گرفتن این مؤلفه‌ها و تفسیر متن با استناد صرف به حوزه دین و عرفان مهم‌ترین اشتباهی است که در فهم متون عرفانی روی داده است.

سطحی فراتر از تفسیر و توضیح متن عرفانی وجود دارد که درک آن از توصیف متن آغاز می‌شود. توصیفی که صرفاً متکی بر پیش‌داده‌های عرفانی نیست و تنها خود متن را شامل می‌شود.

1- literariness

از سوی دیگر، متن عرفانی در موقعیتی زبانی اتفاق افتاده است که خود این موقعیت زبانی واجد ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی خاصی است که عجزاً آن را بافت^۲ می‌نامیم. درک متن در این بافت و رابطه متقابل متن و بافت شیوه‌ای است که به توصیف متن کمک می‌کند.

قرار گرفتن متن در بافت آن را تبدیل به گفتمان^۳ می‌کند. تحلیل گفتمان در این معنا بررسی زبان در سطحی فراتر از جمله است که پیش از هر چیز تکوین زبان را در بافت ویژه‌ای بررسی می‌کند؛ بنابراین تحلیل متن منثور عرفانی به مثابه گفتمان، دو سطح دارد: در سطح خرد اجزا و عناصر آن توصیف و در سطح کلان رابطه متقابل بافت و اجزای متن تحلیل می‌شود.

بیان مسئله

حرکتی که اصحاب صفة در واکنش به جریان سقیفه (۱۱۱ ه. ق) آغاز کرده بودند، به تدریج در قرن دوم هجری به جریان فکری تصوّف تبدیل شد. این جریان در دو ساحت نظری و عملی گسترش یافت و در قرن سوم به اوج قدرت خود رسید. اما اختلاف نظر در تعریف اصول اولیه، انشعابات را در آن موجب شد، این انشعابات نخست یگانگی حوزه تصوّف را برهم زد و در مرحله بعد آن را تا حدودی در تقابل با حوزه رسمی و رایج دین قرار داد؛ حوزه‌ای که خود تصوّف از آن سربرآورده بود.

مهم‌ترین این انشعاب‌ها در قرن سوم تمایز میان دو مکتب صحو و سُکر است. صوفیان صحو که پیروان جنید بغدادی (م ۲۹۸) بودند، هوشیاری و پابندی به شریعت را سرلوحه کار خود قرار دادند. در برابر این جریان محافظه‌کار، صوفیان سُکری مکتب خود را بر مفهوم «مستی» استوار کردند و تا بدانجا پیش رفتند که از مسیر معمول و مورد تأیید شریعت خارج شدند. نماینده اصلی این مکتب فکری حلاج (مقتول ۳۰۹) است. حلاج در مهم‌ترین مفهوم مکتب سُکر، یعنی فنا تا جایی پیش رفت که بانگ «انا الحق»

2- context

3- Discourse